

قضایای خیالی و تأثیر آنها

بر آنچه گذشت می‌افزاییم: تأثیر قضایای خیالی (مخیلات) در ذهن، به این خاطر نیست که این قضایا متضمن حقیقتی هستند و ایجاد یقین می‌کنند، بلکه حتی اگر کذب این قضایا نیز آشکار شود، باز هم تأثیر خود را باقی می‌گذارند، تا زمانی که هدف از این قضایا برانگیختن احساسات و عواطف باشد دروغ بودن آنها اهمیتی ندارد، چون غرض از این قضایا ایجاد اعتقاد و تصدیق نیست.

مردم عادی و اذهان غیر فرهیخته، بیش تر از حقایق علمی، از مخیلات تأثیر می‌پذیرند، چون این گونه افراد، بیش از آنکه اهل دانش باشند، موجوداتی عاطفی هستند و چنین افرادی بیشتر تابع تخیل اند، نه اقل و تصدیق.

آیا تاکنون به این نکته توجه کرده‌اید که عبارات خیال‌انگیز و شاعرانه گاه امر متفوری را در چشم ما محبوب و خواستنی جلوه می‌دهد و برعکس چیز محبوبی را متفور می‌نمایاند. مثلاً تصور کنید کسی را که مشغول خوردن خوراکی خوشمزه است، اگر ناگهان کسی به او بگوید که در غذای او - مثلاً - سوسک افتاده یا آن غذا را به چیز تهوع‌آوری تشبیه کند، آن شخص چه بسا ممکن است احساس دلزدگی و اشمئزاز بکند و دست از خوردن بکشد. در این مورد حتی اگر دروغ بودن خبر نیز معلوم شود، ممکن است قوه خیال آن چنان مؤثر بیفتد که شخص دیگر لب به غذا نزند.

قصه مشهوری است که می‌گوید روزی نعمان بن منذر - پادشاه حره - با ندیم خویش «ربیع» غذا می‌خورد. ناگهان لبید شاعر - که در آن وقت هنوز جوان بود - همراه با نزدیکان خویش به قصد انتقام گرفتن از ربیع وارد شد. (لبید از ربیع به خاطر ماجرای مشهوری که در کتب امثال عربی آمده از ربیع خشمگین بود) لبید خطاب به نعمان این ابیات را خواند [و او را از هم غذا بودن با ربیع منع کرد]:

مهلاً ابیت اللعن لا تأکل معه
ان آسته من برص ملمعه
و انه یدخل فیها اصبعه
یدخلها حتی یواری اشجعه^۱

نعمان با شنیدن این دو بیت [چندش آور] از غذا خوردن دست کشید و با ندیم خویش ترشروی کرد، و علی رغم اصرار ربیع، حاضر نشد که در مورد راست و دروغ ادعای لبید تحقیق کند و در پاسخ او این بیت را که به صورت ضرب المثل درآمده خواند:

قد قیل ذلک ان حقاً و ان کذباً
فما اعتداریک من قول اذا قیل^۲

در این مثال نیز دقت کنید: اگر انسان را با این صورت الفاظ ناپسند وصف کنیم: «انسان در آغاز نطفه ای گندیده بود، و سرانجام به مرداری کثیف مبدل می‌شود و در بین این دو حالت، سرگرم حمل مدفوع است» این عبارت تصویری حقیقی از انسان ارائه می‌کند، اما تمام حقیقت او را بیان نمی‌کند، چون به هر حال آدمی دارای محاسن و زیبایی‌هایی نیز هست که بویژه برای خود آدمی خوشایند است، و اصولاً خوشایند آدمی از خویشتن و حب نفس، پایه تمامی زندگی اوست، اما چنین تصویر نامطلوبی بر ذهن آدمی تأثیر می‌گذارد و باعث تنفر و اشمئزاز می‌شود؛ حتی اگر باعث تصدیق و اعتقاد به حقارت نفس انسان نشود. این تأثیر روحی، به واسطه تخیلی است که می‌تواند انسان متکبر را از خودبینی و غرور جدا کند و خودخواهیش را کاهش دهد و منظور از این عبارت و امثال آن نیز همین پایین آوردن انسان خودبزرگ بین از اریکه غرور و خودخواهی است.

با تأمل در شعر عربی درمی‌یابیم که چه بسا شعری ممدوح فرومایه‌ای را به اوج رسانده و یا انسانی را در اوج آن گونه توصیف کرده که او را به حسیض کشانده است؛ آتش چه

صناعت

کینه‌ها و جنگ‌هایی را برافروخته و
چه انسان‌های بیگانه را به
یکدیگر پیوند داده و
چه دشمنانی را با یکدیگر برادر ساخته
است، چه بسا بیتی مایه سرافکنندگی
قبیله‌ای و بیتی دیگر باعث

سربلندی قومی شده است؛ در حالی که هیچ یک از این اشعار
چیزی را در عالم تغییر نداده و تصدیقی ایجاد نکرده است! ریشه
همه این مسائل، تنها انفعالات روحی است که گفتیم بیش از هر
چیز در توده‌های مردم، که طبیعتاً موجوداتی عاطفی هستند، و
انسان‌های نافرهمیخته که بیش از خرد و تأمل، مغلوب عواطف
خویش‌اند، اثر گذار است.

خلاصه: تصویر و تخییل، حتی اگر دروغین باشند، در
ذهن انسان مؤثرند، و گفتیم که صورت خیالی هرچه از واقعیت
دورتر و غریب‌تر باشد، تأثیر بیشتری در خوشایند نفس و التذاذ
ذهن دارد. بهترین مثال برای این موضوع داستان‌های هزار و یک
شب، کلیله و دمنه و قصه‌ها و رمان‌های امروزی است.

علت حقیقی تأثیرپذیری نفس در برابر قضایای خیالی،
همان گونه که گذشت، شگفتی و استغرابی است که به واسطه
تخییل و تصور قضایای خیالی برای نفس حاصل می‌شود.

توجه کنید که لطیفه‌ها و سخنان نغز، وقتی برای اولین بار
شنیده می‌شوند، از لحاظ لذت و انبساط خاطر تأثیر بیشتری در
ذهن باقی می‌گذارند تا اینکه چندبار تکرار شوند و گوش به
شنیدن آنها عادت کند؛ بلکه حرف‌های تکراری گاهی ارزش
خودشان را از دست می‌دهند و به صورت سخنانی پوچ و بیهوده
و بی تأثیر درمی‌آیند و از این بالاتر گاهی تکرار آنها باعث ملالت
و دلزدگی می‌شود.

اینکه برخی از اشعار را «قند مکرر» نامیده‌اند نوعی سبالفه و
گزافه‌گویی شاعرانه است. اگر چنین شعری وجود داشته باشد

● علامه محمد رضا مظفر

بخش دوم

شعر

که با وجود تکرار لطف خود را از دست ندهد به خاطر دو چیز است: نخست: شعر مورد نظر دارای ارزشها و نکاتی است که در وهله اول از ذهن مخاطب دور می ماند یا اینکه به خوبی برای ذهن تمثل نمی یابد.

دوم: شعر مورد نظر دارای الفاظی شیرین و روان است؛ چون ارزش شیوایی و روانی لفظ، برخلاف تخیل، به واسطه تکرار از میان نمی رود.

آیا قضایای خیالی ضابطه مند است؟

گفتیم که قوام شعر به سه چیز است: وزن، الفاظ و معانی خیالی. کسی که می خواهد صنعت شعر را بیاموزد باید به قواعد این امور رجوع کند: «وزن و الفاظ» دارای قواعد مشخصی است که در فنون مربوطه مطرح شده و می توان به آنها مراجعه کرد و علم منطق [موضوع این کتاب] جای پرداختن به آنها نیست، چون منطق در شعر تنها به جنبه تخیلی آن اهمیت می دهد. موضوع «وزن» و آشنایی با ماهیت آن در علم موسیقی و کاربرد آن در علم عروض مورد بحث قرار می گیرد، پرداختن به مبحث «الفاظ» نیز وظیفه علم لغت و علوم بلاغت و بدیع است. بنابراین هر شاعری باید از راه آموختن و تمرین یا به واسطه استعداد خداداده به اندازه کافی از این فنون اطلاع داشته باشد. شاعر، علاوه بر این، باید از ذوقی بهره مند باشد که به کمک آن روانی و رسایی لفظ را بفهمد و بین کلمات مختلف از لحاظ شیرینی و روانی فرق بگذارد. مردم - با آنکه هر ملت و همه کسانی که اهل زبانی هستند ذوق عام و مشترکی دارند - از لحاظ ذوقی سخت با یکدیگر متفاوت اند. در این میان تمرین و پر خواندن شعر تأثیر بزرگی در رشد ذوق ادبی و صیقل خوردن آن دارد.

علی رغم وزن و کلمات، «قضایای تخیلی» فاقد قواعد مضبوط و مشخصی است که بتوان آنها را نوشت و به آنها رجوع کرد. چون مخیلات - علی رغم «مشهورات» و «مظنونات» - قابل حصر نیستند و انواع آنها را نمی توان برشمرد. مخیلات، همان گونه که گذشت، هر چه دور از ذهن تر و غریب تر باشند باعث انگیزش ذهنی، خیال انگیزی و التذاذ نفسی بیشتری می شوند و علت انفعال نفس از این قضایا را نیز توضیح دادیم. بنابراین قضایای تخیلی را نمی توان تحت قواعد معین و مدونی محدود کرد، چون همان گونه که در قرآن کریم آمده: «شاعران در هر وادی سرگشته اند.» و راه و روش مشخص و مستقیم و معلومی ندارند!

استعداد شاعری از کجا زاده می شود؟

راز این نکته که شاعران حقیقی در هر ملتی اندک اند همچنان بر ما پوشیده است. در هر ملتی، انسانهای اندکی یافت می شوند که دارای قریحه شاعری در حد بالا باشند و در این

زمینه به مرحله نبوغ برسند و بتوانند دست به ابداع و ابتکار بزنند. گاه باید قرنهای بگذرد تا شاعری از این دست ظهور کند. شگفت آور اینکه قریحه شعر - با وجود ضعف و قوتی که در میان شاعران وجود دارد - در اکثر مردم دیده نمی شود و بیشتر مردم، حتی اگر همانند شاعران، اهل ذوق و تمرین و فراگیری این فن هم باشند، نمی توانند در این زمینه موفق باشند. تنها می دانیم که ملکه شعر، مانند دیگر مواهب الهی موهبتی ربانی است که مانند موهبت سخنوری، خطابه، نقاشی، نمایش و سایر هنرهای زیبا و جز آن، به هر کسی داده نشده و ویژه بندگان خاصی است. به خاطر همین لطف خداوندی است که شاعران را نوابغ بشری شمرده اند. می دانیم که اعراب به شاعران خود مباحثات می کردند؛ به طوری که اگر شاعری در قبیله ای پیدا می شد به افتخار او جشن هایی برپا می کردند و قبایل دیگر وجود او را تهنیت می گفتند. اگر بیشتر مردم می توانستند شاعر باشند، این همه به شاعران خویش توجه نمی کردند و آنها را نابغه نمی شمردند.

البته این موهبت نیز، مانند دیگر استعدادها، مانند بذری در جان آدمی آغاز به پیدایش می کند، به گونه ای که در آغاز حتی خود صاحب استعداد نیز از آن بی خبر است. تا اینکه وقتی شخص تصادفاً آن را کشف کرد و از طریق آموزش و تمرین بذر استعداد را آبیاری نمود، به رشدش ادامه می دهد و به درخت تناور و بارآوری مبدل می گردد. با این همه، کشف استعداد کار ساده ای نیست و ممکن است، قبل از صاحب آن، توسط انسان آگاه دیگری کشف شود، و چه بسا استعدادهایی که بر اثر بی توجهی در سنین آغازین زندگی پژمرده می شود و از میان می رود.

رابطه شعر با ضمیر ناخودآگاه

شاعر زبردست - مانند خطیب ماهر - در آفرینش خویش از ضمیر ناخودآگاه خویش کمک می گیرد و شعر، مانند الهام، از سرچشمه ای ناشناخته بر زبانش می تراود. البته همه شاعران و خطیبان از این لحاظ در یک سطح نیستند و تفاوت های فراوانی با یکدیگر دارند.

شعر و خطابه از آن هنرهایی نیست که هنرمند همواره از روی تأمل و اندیشه در آنان دست به ابداع بزند. صحاح عبیدی در جواب معاویه که از او پرسید: بلاغت چیست؟ به همین نکته اشاره کرده است. او گفت: «چیزی است که در دل هایمان خلجان می کند و زبان هایمان آن را مانند دریایی که گوهر را از سینه خویش بیرون می افکند، بیرون می ریزد.» این سخن نکته دقیقی است که این عرب بادیه نشین با فطرت خویش درک کرده و متناسب با سرشت خویش بیان کرده است.

از اینکه گفتیم شاعر از ناخودآگاه ذهن خویش کمک می گیرد، معلوم می شود که شعر گاه به آسانی به سراغ شاعر

نمی آید و شاعر هر قدر که اندیشه خود را به کار می گیرد و تلاش می کند و اصرار می ورزد نمی تواند شعری بسراید. فرزدق گفته است: «گاه می شود که کشیدن دندانی از سرودن بیتی برای من راحت تر است.»^۱ و گاهی نیز، بالعکس، بدون آمادگی فکری، شعر فوران می کند و بر زبان شاعر جاری می شود. تنها شاعران می توانند میزان درستی این سخن را درک کنند و صحت آن را گواهی دهند.

به گمان من به همین خاطر بوده که اعراب و مخصوصاً شاعرانشان می پنداشتند که هر شاعری دارای شیطان یا جتی است که به او شعر القا می کند. شگفت آور اینکه برخی از آنان، این موجود را در قالب شخصی خاص تخیل می کردند که در برابر آنها ظاهر می شده و او را به نام مخصوصی نامیده اند و همه این ادعاها برای این بوده که احساس می کردند شعر در بیشتر مواقع از منطقه لاشعور به آنها القا می شود و از تفسیر این فرایند، جز از راه انتساب آن به اجنه و شیاطین عاجز بودند.

به هر حال، اگر قریحه شعر در کسی وجود داشته باشد، همان طور که گفتیم، این قوه یکباره از مرحله قوه به مرحله فعلیت نمی رسد و نیازمند تمرین و ممارست، حفظ و فهم شعر و تلاش پیوسته برای منظوم ساختن آن است. می گویند روزی شاعری استاد به یک شاعر تازه کار توصیه کرد که نخست مقدار زیادی از اشعار منتخب او را حفظ کند، سپس آنها را برای مدتی طولانی از یاد ببرد، آن گاه به باغ و صحرا روی بیاورد تا دریاچه های الهام به روی او باز شود. می گویند شاعر تازه کار به این توصیه عمل کرد و شاعر بزرگی شد!

اینکه شاعر استاد دستور داد که شاعر جوان ابیاتی را حفظ کند و سپس آنها از خاطر ببرد دارای فلسفه عمیقی از لحاظ کارکرد ناخودآگاه است که این شاعر با فطرت و تجربه خویش به آن رسیده بود: این کار به معنی سرشار کردن نیروی ناخودآگاه است تا بتواند در زمان آسودگی و آرامش که یکی از ساعات بیداری ناخودآگاه و گشایش مجرای روحی در بین دو منطقه ناخودآگاه و خودآگاه - درست تر بگوییم: یکی از ساعات اتحاد این دو ناحیه - است؛ آماده پذیرش الهام بشود. لحظه های آرامش بهترین زمان برای این گشایش روحی است و چقدر کم پیش می آید که این دریاچه جز برای انسانهایی که با جانی الهام پذیر آفریده شده اند و بی اختیار در معرض الهام قرار می گیرند، به روی انسانی دیگر گشوده شود.

یادداشتها:

۱. ترجمه فصلی از کتاب المنطق، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ص ۴۰۳-۴۱۵.
۲. به خاطر کریم بودن معنا از ترجمه این ابیات صرف نظر شد. (مترجم)
۳. ترجمه: این سخن، راست یا دروغ، گفته شد، عذر آوردن تو برای سخنی که گفته شده بی فایده است.
۴. رك: العقد القرید، ج ۳، ص ۴۲۱.
۵. این مضمون در شعر فارسی در سخن انوری نیز آمده است. (مترجم)

